

« نامه ماهانه ادبی ، تاریخی ، علمی ، اجتماعی »

شماره - نهم

آذر ماه

۱۳۵۰

آب و تاب

سال پنجاه و سوم

دوره - چهارم

شماره - ۹

تأسیس بهمن ماه - ۱۲۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)

(صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحید زاده دستگردی - نسیم)

(دبیر اول : دکتر محمد وحید دستگردی)

عباس خلیلی

مدیر جریده اقدام

مبحث ادبی حقیقی و تاثیر آن

۲-

در شماره پیش مجملاً بتأثیر ادب حقیقی اشاره نمودیم و شعرا شعور گفتیم و گرنه شعر نیست. هر سخنی که نافع و مؤثر و دارای لذت و مهیج و موجب نشاط است شعر خواننده می شود اگر چه این قید را هم شرط کردیم که باید مفهومی و موزون باشد. شعر با نظم تفاوت دارد که ممکن است نظم دارای وزن و قافیه باشد ولی شعر محسوب نشود. یکی از فلاسفه برای حیوانات و حتی جمادات قائل بشعر شده که مثلاً چه چه بلبل یا طنین حشرات یا نغمه آهوان در عالم خود شعر است و از این تجاوز کرده صدای باد

و تلاطم امواج راهم شعر خواننده از اینکه موج يك نحو صدای موسیقی دارد و شعر و موسیقی هم توأم است شکی نیست که بعضی العنان از آن گرفته شده. و اگر باز بزعم آن فیلسوف تجاوز کنیم نعره شیران هم يك نحو شعر حماسی می باشد. ابن سکره هاشمی شاعر عرب گوید :

واحك العاصفیر صی صی صی صی صی صی صی
اذا تجاوبن فی الصبح العاصفیر

هر نوعی یا جنسی برای خود شعر گفته ولی شعر خوب انسان غالباً برای شخص خود سروده شده و بالطبع بر حالات بسیاری از مردم و طبع و ذوق و عشق و عاطفه و رنج و درد آنها تطبیق می شود که هر دردمند یا متفکر یا صاحب نظر بآن نگاه می کند و به نفس و حال خود منطبق می دارد و یا بیک نحو تسلی و تشفی و استشهاد بیک گفته و تمثیل بیک مثل یا تغزل بیک ترانه احتیاج دارد و نفس خود را قانع می کند. و برای همین هم شعر حفظ و در حفظ آن مبالغه و اعجاب یا لذت و شفا اکتساب می شود. قصیده لامیه العجم که طغرائی آنرا برای شخص خود سروده و از روزگار شکایت کرده یا تغزل نموده برای نوع مردم در هر زمان و مکان آمده و شامل حال عموم افراد و جماعات بوده و هست بحدی که علماء ادب و دانشمندان عجم و عرب گفته اند. اشعار آن قصیده بر تمام احوال و اوضاع بشر منطبق شده و هر کسی که مبتلابیک نحو درد یا دارای يك نوع عشق و وجد یا گرفتار يك زندگانی سخت در حال حضور و سفر و تألم از اهل روزگار و خیانت دوستان غدار یا دوری احباب و اصحاب یا تنزل مقام و برتری و تقدم ار اذل و حرمان از حق حقیقی بیک بیت از آن قصیده تمثیل و استشهاد می کند همه آنرا يك سند ثابت و قول صادق و شفای وافی و حجت غیر قابل انکار می دانند. همانطور که آن شاعر برای تسکین خاطر خود آن شعر را سروده ناقل برای تسکین خاطر خود بدان ترنم می کند پس شعر خوب اول برای خود ناظم آمده و بعد برای مردم یا برای هر دو بالسویه یا اول برای مردم آمده که خود شاعر هم یکی از آنها باشد و مشمول فواید یا تشفیات و تسکینات و تأثیرات

نيك گفته خود می‌شود و این بهترین نوع شعراست که گوینده درد و محنت یا عشق و لذت خود را با عواطف و خواطر و حالات مردم تطبیق کند و برای خود باندازه احتیاج به علاج و تشفی یا اشباع نفس شفا و لذت و مسرت و تسکین طلب کند. ما از بهترین قصیده‌زبان عربی شاهد آورده‌ایم که گوینده آن ایرانی بوده و دانشمندان عرب و عجم در فایده آن و تعمیم معانی و انطباق بر حالات بشر اجماع کرده که گفته‌اند: تقسمت علی حظوظ البشر « پس شعر خوب آن است که شامل عموم مردم باشد و اگر شاعر برای تسکین خاطر خود سروده باشد مردم همه بهره خود را از آن می‌برند. در فارسی بسیاری از اشعار شعراء بزرگ هم چنین می‌باشد و در هر موردی بیکی از ابیات یا بيك قطعه و رباعی و غزل و قصیده تماماً تمثیل و استشهاد می‌شود. مثلاً در فجایع نوعی همیشه بگفته سعدی تمثیل می‌شود:

بنی آدم اعضاء یکدیگرند الی آخر - گاهی هم بتمام قصیده بلند استشهاد می‌شود که تمام ابیات آن دارای اثر کافی و شافی و وافی می‌باشد. مانند این قصیده:

بیهیج یار مده خاطر و بیهیج دیار

که بر و بحر فراخ است و آدمی بسیار

یا اغلب بلکه تمام غزل سعدی که: منطبق بر حالات و تالعات عشاق و ناله آنها از دوری و فراق است. همچنین اشعار فردوسی در هر وضعی حتی وصف جمال که خارج از فن حماسه می‌باشد و در هر چیزی که گفته بمنتهای درجه و مقام بلاغت و اعجاز رسیده حتی در حیات خود گویند: سلطان محمود خواست نامه تهدید آمیز بیکی از دشمنان خود بنویسد منشی بیکی از اشعار فردوسی استشهاد کرد و چون سلطان پرسید آن بیت از کیست که از بلاغت آن تعجب کرده‌گفت: از فردوسی: سلطان از حرمان او تأسف کرد و جبران آنرا تدارك نمود که فردوسی در گذشت.

حافظ نیز چنین بود و خیام که دعوت برای اغتنام لذت می‌کرد و خود بدان

تمتع می نمود در عالم خود بر سایرین تفوق یافته است .

در خاطر دارم هنگامیکه در استکهلم بودم در روز تعطیل اعلانی دیدم که مردم برای خواندن آن تجمع کرده بودند. موضوع را پرسیدم گفتند: نشر کتاب است و من برای اطلاع بر آن کتاب روز بعد بکتابخانه رفتم ولی دانستم آن کتاب بکار من نمی خورد. رفتن با نجارا بهانه ملاقات مدیر کتابخانه کردم و چون او را دیدم از او خیام خواستم گفت ماصدو شصت کتاب و مقاله بچندین زبان در پیرامون خیام و زندگانی و شعر و دانش او داریم. او من هر دو از فزونی بحث و نشر کتاب در اطراف خیام تعجب کردیم ولی او علت را نمی دانست و من می دانستم از من پرسید و باو گفتم: خیام برای عموم بشر شعر گفته: او بعیش و نوش و دریافتن لذت و آسایش روح و وجدان و تمتع بجمال انسان و زیبایی طبیعت دعوت کرده و این معانی شامل تمایلات و خواسته های عموم بشر است. از غم می گریخت و بخوشی پناه می برد. پس شعر خوب برای مردم است. و آنچه برای شخص گوینده بدون انطباق بر حالات و روحیات و تشفیات بشر گفته شده شعر نیست و هیچ بلکه شرم آور است. الحق شرم آور و عذاب روح و موجب تالم و تاثر ورنج عموم بشر است تاچه رسد بادباء و شعراء حقیقی ولی خوشبختانه آن گفته های شرم آور مانند حشرات زبون خلق الساعه است که در حین ظهور مقهور بمرگ و فنا و زوال می گردد. با گوینده خود می میرد ولی اوراق شرم آور که مانند کفن آنها را مندرج می کنند موجب تالم و انفعال و ستوه و ملال است که چرا باید بعضی از مجلات بنشر آن هذیان که نباید از دهان گوینده آن تجاوز کند می کوشند شاید برای این است که گوینده و امثال او يك عدد اضافه بخرند و این يك نوع کسب در فکر و فضل و حیثیت و شرف و ادب قوم است. من صریحاً می نویسم و می گویم: باید مشوقین و مروجین نادان و دشمنان فضل و ادب و معانی و بیان را با مال و ناهود کرد و گرنه گویندگان خود با قول خویش ارج این را ندارند که بگوئیم چیزی گفته یا خود قبل از مرگ گفته خود مرده رنابود شده اند.

در اینجا باید از روی حق و فهم و ذوق داوری کرد. نه هر گفته که بنام شعر نو یا موج نو یا شعر آزاد باطل است بلکه اگر دارای معنی و واجد مضمون بکر و حائز اثر نافع نوعی باشد ولو فاقد وزن و قافیه باشد ما آنرا شعر تلقی می کنیم و ادباء عالم آنرا « شعر منثور » گفته اند و در قدیم خصوصاً در ادب عرب هم بوده ولی وزن و قافیه برای انضباط آمده و شعر منظوم بیشتر در ذهن انسان می ماند و حفظ می شود. البته شعر موزون و دارای قافیه و معنی و مضمون برگفته آزاد یابی وزن و قید و انضباط بهتر است بلکه نمی توان گفت بهتر و قابل قیاس نیست. برای اطلاع خوانندگان و علاقه مندان بتحقیق و داوری در عالم ادب این راهم می نویسیم شعر آزاد که عرب آنرا « شعر منثور » گویند و میان ملل متداول است دارای معانی و مضامین و تا اندازه موازین و افکار مردم پسند است. امین الریحانی نخستین کسی بود که در عالم ادب عرب این باب را مفتوح کرده که بعنوان « الشعر المنثور » در ریحانیات آمده و مورد استحسان اغلب ادبایم واقع شده ولی دارای معنی و مبنی بوده و بعضی از آن هم مسجع و موزون است و اگر از ادب ملل دیگر که همه چیز را آزاد کرده اند نقل شده باشد ناقل از عهد آن بر آمده است .

پس اگر فکر خوب در شعر منثور خوب باشد و اگر مبانی شعر محکم و معانی بر حقایق تطبیق شده و استعاره و تشبیه بعمل آمده و شعر آزاد واجد فواید و دارای تشبیهات و استعارات و قواعد باشد آنرا باید شعر گفت و اگر الفاظ با قافیه و وزن و عروض خالی از لطف و استعاره و فایده و ذوق و تاثیر باشد آن شعر نیست و تمام آن با مهملات کودکان این زمان یکسان است . بسا شعر منظوم وجود دارد که باید معدوم شود چنانکه شده . شعر کهنه و نو ندارد. فکر جدید و عتیق ندارد. لذت و ذوق و شوق و عشق و مستی و تمتع بجمال طبیعت و انسان قابل زوال یا نسخ و تجدید و تبدیل نمی باشد. چیز خوب در هر مکان و هر زمان خوب است و بد هم در هر حال بد می باشد ولی گاهی ناشرین تشخیص خوب و بد را نمی دهند و هر رطب و یابسی را در معرض

افکار می گذارند که خطاب و عتاب بآنهاست و شرم تمام ارباب ذوق از آن مهملات و ترهات است که وقتی آنها را میخوانم .

احساس شرم می کنم. اگر چه ما آنها را نمی خوانیم زیرا این ترهات قابل یک نگاه هم نیست و درخور بحث و دوام هم نمی باشد .

یک مضمون بکر و یک فکر یا وصف و استعاره خوب در یک بیت شعر اثر چندرطل شراب را می کند . گاهی نیوشنده از اختیار خود خارج میشود و حتی مستانه آشوب می کند. پس آن تأثیر در معنی و مضمون است نه در الفاظ موزون .

بسیاری از شعراء حتی بزرگترین آنها مانند سعدی از دیگری که فردوسی باشد باعجاب و تجلیل نقل کرده که شعر او را مانند آیات بینات دانسته است و الحق در عالم مهر و عاطفه و انسانیت و رأفت باید چنین باشد که چنین گوید :

چه خوش گفت فردوسی نیک زاد

که رحمت بران تربت پاک باد

میازار موری که دانه کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است

پس شعر خوب و شعری که مقبول مردم باشد چنین است و آنهاستیکه برای مردم نمی گویند برای خود هم نمی توانند بگویند. شعر منظوم یا منشور، کهنه یا نو. عقید یا آزاد بهر صورتی که باشد باید دارای معنی و مضمون و فکر بکر و فایده خاصه یا عامه و تشبیه مقبول و استعاره پسندیده و تأثیر روحی عمیق باشد و آنچه فاقد معنی و مبنی و اثر و فکر است شعر نیست ولو واجد وزن و قافیه باشد. آنانیکه بتقلید و تکلف و تکرار وصف و تشبیه مبتذل و استعاره غیر صحیح شعر می گویند شاعر نیستند و آنانیکه الفاظ بی معنی و غیر متناسب و فاقد لطف و اثر و فکر بر اوراق

پراکنده می‌کنند شاعر نیستند و هر دو چه نظم آنها کهنه باشد و چه نو و چه مولود طوفان و موج و زاده کوه و دریا باشد محکوم باستهزاء و تنفر و طرد و بالاخره مرگ می‌باشند. ولی هر چه هست بر ادباء واجب است که باجهل نبرد و نادانان را از میدان ادب طرد کنند. حتی شعراء موج نواگر واجد قریحه و ذوق باشند باید بدنامی جهال را از خود دور کنند و بهترین حجت آنها این باشد که اول برای مردم شعر گویند و بعد برای خود که مشمول توجه و عنایت مردم با ذوق و استعداد باشند.

سعدی خداوند شعر غنائی آنکه تا عشق هست و تارهای قلب ما را مرتعش می‌کند، غزلهای مترنم او زبان حال ما خواهد بود، جلال‌الدین رومی، قطب جذبه‌های صوفیانه و آنکه در این خاکدان زندگانی نکرده، دائماً بطرف لامکان در معراج بوده است، خیام فکور واقع بین، خیام بیرون رفته از دائرة معتقدات ساخته و پرداخته شده که روح شك، او را بهمه چیز بدبین کرده است - هر سه در دیوان حافظ دیده میشوند.

خیام که یکی از درخشانترین قیافه‌های متفکر تبار ایرانی است عالم وجود را یک تحول مستمر، یعنی مرگ متوالی می‌بیند. در اقیانوس تاریک و هراس انگیز نیستی تخته پاره‌ای افتاده است، این تخته پاره برای چند لحظه او را از فرو رفتن در لجه خاموش نیستی نگاه میدارد، پس باید باین تخته پاره که نامش زندگی است چسبید.

(نقشی از حافظ)